

عقیده‌های خصوصی ست که بر دیگران آشکار نشود

واژه‌های ذهنی کلید رمز گنج‌های هستند که کمتر برای گشودن آن گنجه به کار گرفته می‌شوند و بیشتر کسان همان کلیدها را زبان به زبان می‌گردانند. چون ما بیشتر می‌پنداریم که درون گنجه را می‌شناسیم یا بیگانگی خود را با درون گنجه پنهان می‌داریم. این است که پیوسته واژه‌های را، بدون شناخت مفهوم آن، می‌خریم یا می‌فروشیم. یعنی ما بیشتر سوداگران کلیدهای گنج‌های هستیم که ارزش‌های درون آن را نمی‌شناسیم.

واژه‌هایی بسان حقیقت، عقیده، شکورزی، نقد، خرد، آزادی، خصوصی و عمومی از گنج‌هایی هستند که بیشتر مردم با درون آنها آشنایی ندارند ولی اینگونه واژه‌ها بازار زبان‌بازان را گرم می‌کنند و مردم را فریب می‌دهند. برای روشن شدن گفتار نگاهی کوتاه به درون گنجه‌ی واژه‌های نامبرده می‌اندازیم.

۱- حقیقت کدام است؟ حقیقت این است که حقیقتی بی‌خراش وجود ندارد. یعنی یا برای هر پدیده حقیقت‌های گوناگونی وجود دارند یا حقیقتی وجود ندارد.

۲- آیا داشتن عقیده حق انسان است؟ داشتن عقیده، حق بشر نیست، شاید رنج اندیشیدن را بر انسان هموار می‌کند ولی عقیده گره‌گشای دشواری‌های زندگی نیست. انسان به بینشی نیاز دارد که پیوسته تازه و نو بشود تا او بتواند پدیده‌ها را تازه به تازه ارزشیابی کند. هر عقیده‌ای در درازای زمان کهنه و پوسیده می‌شود. حقوق بشر این نیست که انسان، از عقیده‌ای پیروی کند، بسان گوسپندان به گله‌ی شبانی پیوند داشته باشد، دانایی را به پیشوایی بسپارد، بلکه حقوق بشر این است که مرزهای عقیده‌ها را بشکند، بندهای بردگی خود را پاره کند، خودش اندیشه کند و بداند.

۳- شکورزیدن حق بشر است که او بتواند نابسامانی و کاستی‌های عقیده‌ها را بهبود بخشد. نشان دادن زشتی‌ها یا زیبایی‌ها، حتا نکوهش عقیده‌ای دشنام و توهین نیست. به کار بردن واژه‌ی "توهین" در این مورد آیینی "نقد" را تیره و زشتی‌های عقیده را پنهان می‌سازد. نقد کردن عقیده‌ها حق بشر است نه داشتن عقیده.

۴- خرد چگونه سیمایی دارد؟ خرد، توانایی انسان در شناسایی تضادهای عقیده‌ها با پدیده‌های هستی است نه عقلی ساختن و پذیرفتن آن تضادهاست. خردمند شکورز و عاقل با ایمان است.

۵- کاربرد آزادی برای چیست؟ آزادی، در همپرسی مردم برای سامان‌دادن راستی و نهادن مرزهای آزادی سازنده است. آزاد ساختن خشم دروغ‌نندان، پایمال کردن آزادی مردم است، آزاد گذاشتن عقیده‌های مذهبی یعنی به بند کشیدن اندیشه‌های آزاد و سرکوب خرد انسان است.

۶- مفهوم "خصوصی یا عمومی" بودن پدیده‌ای تا آن اندازه بر ما پوشیده بوده است که بیشتر روشنفکران هم از شناسایی آن به دور مانده‌اند و در این مورد حتا به تضادهای پندار و گفتار خود نمی‌اندیشند.

در این نوشتار برآنیم که اندکی بیشتر به درون گنجه‌ی کلمه‌های "خصوصی یا شخصی" و کلمه‌ی "عمومی" بنگریم. کاربرد واژه‌های فارسی به جای کلمه‌های "خصوصی یا شخصی" تا اندازه‌ای ناآشنا است ولی در این نوشته کوشش می‌کنم به جای آنها واژه‌های فارسی "ویژگانی یا خودمانی" را به کار ببرم. البته روشن است که کلمه‌ی "عمومی" برابر با واژه‌ی "همگانی" است.

اندیشه و پندارهایی که در درون کسی جوانه می‌زنند ولی بر دیگران بروز نمی‌کنند از ویژگی‌های همان کس به شمار می‌آیند.

نمونه‌ی یک: رازهای درون من خودمائی‌های من هستند که بر کسی آشکار نمی‌شوند. ولی زمانی که من می‌پندارم و می‌نویسم: کسی که به عقیده‌ای ایمان دارد، او نمی‌تواند به درستی پدیده‌ای را، جدا از معیارهای ایمانش، بررسی کند. این گفتار روی کاستی و نادرستی همه‌ی پژوهش‌ها و بررسی‌های اجتماعی دین‌باوران جهان انگشت می‌گذارد. بنابراین این اندیشه‌ای است که از آگاهی‌های همگانی برخاسته و با بینش همگانی برخورد می‌کند. شاید بتوان گفت که این گفتار از دیدگاه ویژه‌ای می‌نگرد ولی به نادرست بودن دیدگاه همگان اشاره می‌کند.

نمونه‌ی دو: زمانی که انسانی در تنهایی سرخوش است کردار او به خودش پیوند دارد، خصوصی است. زمانی که به کردار زن و مردی درهم می‌آمیزند، تا زمانی که کودکی آفریده نشده، آن کردار به آن دوکس پیوند دارد ولی خصوصی نیست شاید کرداری خودمائی باشد. اگر آنها آمیزش خود را برای گروهی به نمایش بگذارند، آن کردار به همه‌ی باشندگان آن نمایش پیوند پیدا می‌کند. (این که در این نمایش به کسانی ستم یا شادی وارد می‌شود مورد این نوشتار نیست.) اگر آمیزش زن و مردی را در رسانه‌های بسان کتاب یا تله ویزوین پخش کنند دیگر آن کردار از ویژگی‌های گروهی نیست بلکه نمایشی است همگانی.

پس نمی‌توان کرداری را که به همگان برخورد پیدا می‌کند آن کردار را خودمائی پنداشت. پدیده‌ای را می‌توان "خصوصی" نامید که هیچ عقیده یا هیچ قانونی برای آن پدیده مرزی را نشان نگذارد. چون قانون یا عقیده از برآیند برخورد همگانی برخاسته است. هر عقیده یا قانونی که مرز یا روشی را برای کرداری نشان دهد دیگر نمی‌توان آن آن کردار و همچنین آن عقیده یا قانون را از ویژگی‌های کسی یا کسانی نامید و آنها را خصوصی نامگذاری کرد.

در اجتماعی که زن و مرد برای آمیزش با یکدیگر به پروانه‌ی شرعی یا قانونی نیاز دارند دیگر پیوند آنها پدیده‌ای خودمائی نیست چون جامعه پیوندی را ازدواج می‌شناسد که مشروع یا قانونی باشد. یعنی احکام آن اجتماع حتا آمیزش زن و مرد را کرداری خصوصی نمی‌داند. پس چگونه یک روشنفکر، بدون فکر، می‌تواند بپذیرد: عقیده‌ای که احکام همگانی را می‌پرواند پدیده‌ای است خصوصی. براین اساس اگر قانونی مرزهای برخورد زن و مرد را می‌کشد باید آن قانون از همپرسی‌های همگان، نه از عقیده‌ی گروه ویژه‌ای، برخاسته باشد.

اندیشه و بینشی را می‌توان از ویژگی‌های کسی، یعنی خصوصی، نامید که تراوش آن بر دیگران وارد نشود. کسی که جهان‌بینی ویژه‌ای دارد، برای زندگانی خودش، پدیده‌های هستی را از آن دیدگاه ارزشیابی می‌کند. پس بینش آن کس از ویژگی‌های آن کس است. ولی اگر برآیند کردار همان کس با بینش دیگران سایش پیدا کند، چون کردار او با اندیشه‌ی همگان در برخورد است، نمی‌توان جهان‌بینی او را جدا از پدیده‌های همگانی به شمار آورد.

زمانی که سازمان‌های همگانی عقیده‌ای را با قانون مرزبندی می‌کنند نشان می‌دهند که آن عقیده پدیده‌ای است که با همگان برخورد دارد. کسی که می‌خواهد ویژگی‌های عقیده‌ی خود را بر همگان فرود آورد یا آنها را به دیگران بیاموزد او به دنبال همگانی ساختن عقیده‌ای است. همگان که با ساختار این عقیده برخورد دارند باید بتوانند که ویژگی‌های آن عقیده را بررسی کنند تا زیبایی و زشتی آن پندارها بر همگان روشن شود.

عقیده‌ای که، از کودکان تا دانشگاه به همگان آموزش داده می‌شود، قانون‌ها و خواسته‌های مردم را مرزبندی می‌کند، نیکی و بدی یا زشتی و زیبایی یا حق و ناحق را پیش‌نویس می‌کند پدیده‌ای نیست که بتوان آن را از ویژگی‌های کسی یا کسانی شمرد.

عقیده کلایی نیست که ساختار شناخته شده‌ای را داشته باشند بلکه پدیده‌ای است که بر خرد انسان فرمانروایی

می‌کند. سود و زیان هر کالایی را می‌توان بررسی و پی‌گیری یا ارزشیابی کرد ولی بررسی کردن سود و زیان عقیده‌ی حاکم بر اجتماع بسیار دشوار است. چون مفهوم سود و زیان را هم آن عقیده برای اجتماعی پیش‌نویس کرده است. یعنی آب از سرچشمه زهرآلود می‌شود ولی زهر آن چشم خرد را کور می‌کند.

خردمند نمی‌تواند عقیده‌ای را که بر همگان آشکار و تعریف شده است پدیده‌ای خصوصی بشمارد. البته پیروان عقیده‌ها پیوسته پوسته‌ی عقیده‌ی خود را آرایش می‌دهند تا زشتی‌های عقیده‌ی آنها آشکار نگردند. پیروان با این گفته، که عقیده پدیده‌ای است خصوصی، دیگران را از کاوش کردن در درون آن عقیده بازمی‌دارند. بنابراین هر عقیده‌ای باید از سوی دشمنان آن عقیده شکافته و بررسی شود. چون پیروان کاستی‌ها و زشتی‌های عقیده‌ی خود را می‌پسندند و تلاش می‌کنند که آنها را در پوشش دیگری نمایش دهند.

حقوقدانان بزرگ جهانی دروغ‌های بسیاری را به ما خوراندند و ما بیشتر آنها را بدون شناخت نشخوار می‌کنیم. یکی از دروغ‌ها که، در ذهن همگان فرو رفته و چشم خرد بیشتر روشنفکران را هم بسته است این است که "عقیده، مذهب یا دین از ویژگی‌های خودی هستند نه همگانی". همین گفتار ساده که دروغ است راه گسترش پسماندگی، ستمکاری و نادانی را در اجتماع باز کرده و زبان نقد، بررسی و اندیشه‌ی آزاد را به بند کشیده است.

برای اینکه ارزش شناخت مفهوم واژه‌های "خصوصی و همگانی" روشن‌تر شود بند ۱۸ منشور جهانی حقوق بشر را مرور می‌کنیم. در این بند روشن می‌شود که حقوقدانان جهان می‌پنداشته‌اند که عقیده از ویژگی‌های گروهی است، به روند اجتماعی همگان، با ساختار کشورآرایی پیوندی ندارد. هر کس می‌تواند آیین‌های عقیده‌ی خود را آزادانه انجام دهد بدون آنکه با همگان برخوردی داشته باشد. این پندار نادرست از آنجا برخاسته که بینش خود آن استادان به عقیده‌ای نادرست آلوده بوده است. آنها نمی‌توانسته‌اند دروغ را با پندار دروغ خود شناسایی کنند.

بهتر است به بند ۱۸ ی منشور جهانی حقوق بشر (برگردان فارسی از زبان آلمانی) اندیشه کنیم.

> هر کس حق داشتن آزادی در اندیشه، وجدان و مذهب را دارد، این حق در برگیرنده‌ی آزادی در تعویض مذهب یا بینش خود می‌باشد، همچنین آزاد است که، مذهب یا بینش خود را، به تنهایی یا همراه با دیگران، همگانی یا خصوصی، از راه آموزش، کردار، عبادت و انجام آیین‌های مذهبی بنمایاند.

این قانون به نام "آزادی در اندیشه" راه را برای گسترش عقیده‌ها باز و از آزادی‌ی اندیشه‌ای که مذهب را نقد کند جلوگیری می‌کند. با آوردن پرسش‌هایی به تضادهای درون بند ۱۸ منشور حقوق بشر اشاره می‌کنیم.

اگر دین یک پدیده‌ی همگانی نیست پس چرا سازمان جهانی حقوق بشر بر آزادی آن پافشاری می‌کند؟

عقیده‌ای که خصوصی است چه نیازی به آزادی دارد چرا باید بتواند بر همگان آشکار شود؟

آیا استادان سازنده‌ی منشور حقوق بشر از تضاد احکام اسلام، که حکومت‌گرا است، با این منشور بی‌خبر بوده‌اند؟

آیا عقیده‌ای را برای نمایش به همگان آموزش می‌دهند یا برای گسترش دادن آن عقیده در ذهن همگان؟

آیا با این قانون حقوق بشر حق خوداندیشی و آزاداندیشی از کودکان گرفته نمی‌شود؟

آیا آلوده کردن اندیشه‌ی دیگران ستمکاری نیست که حقوق بشر این کردار را حق بشر می‌داند؟

آیا کودکان بشر بشمار نمی‌آیند که، در این بند قانون، حق اندیشیدن را از آنها گرفته و به عقیده‌ی حاکم سپرده است؟

آیا کردار جهاد، کشتار یازده‌ی سپتامبر، به جز انجام آیین‌های مذهبی گروهی از مسلمانان بوده است؟

آیا "مسلمانان تندرو" یا "مسلمانان راستین" از عقیده داران نیستند یا بشر به شمار نمی‌آیند؟

آیا پیش‌گیری و مبارز بر ضد تروریست‌های مذهبی، ضد "بند ۱۸ منشور جهانی حقوق بشر" نیست؟

اگر اندکی به پاسخ این پرسش‌ها اندیشه کنیم می‌بینیم که دستکم این بند از منشور حقوق بشر راست نیست که امروز

مردم جهان با دروغ‌های درون آن دست به گریبان هستند. در بند ۱۸ این منشور از آزادی در حق داشتن آیین‌های هر عقیده‌ای از راه کردار و آموزش سخن رانده می‌شود. پس مسلمانانی که با "بن‌لادن و طالبان" هم‌عقیده هستند، بر اساس بند ۱۸ منشور حقوق بشر، حق انجام اوامر عقیده‌ی خود را دارند و کسی نباید از کردار آنها، که کشتار کافران است، جلوگیری کند. البته تا آنجا که، بن‌لادن‌ها، به آلوده کردن ذهن همگان تلاش می‌کرده‌اند و جهادگر پرورش می‌داده‌اند، پیروان حقوق بشر هم با بی‌شرمی از ستمکاری آنها پشتیبانی می‌کرده‌اند، ولی زمانی که شمشیر جهادگران گلوی خود آنها را خراش داد، با کرداری دروغ، به خشم‌زدایی از عقیده‌های اسلامی پرداخته‌اند. خود آنها از پرورندگان خشم و ستم هستند ولی باید ستم‌ورزی در سویی کاربرد داشته باشد که آنها می‌پسندند.

والیان هر دینی، در پرتوی آزادی عقیده و آزادی بیان، هر گونه دروغی را برای فریب دادن مردم به کار می‌برند چون از عقیده‌ای سخن می‌گویند و عقیده نباید راست باشد. در حکومت‌های مذهبی هرچند که احکام آن مذهب‌ها مردم‌ستیزتر باشند دروغ‌های والیان آنها بی‌شرمانه‌تر خواهند بود. این است که آشکار ساختن دروغ‌های دینی، که رسوایی والیان آنها را به همراه خواهد داشت، توهین شمرده می‌شوند. یعنی، در جهان دروغ‌پرور، راه مردم فریبی را به نام "خصوصی بودن عقیده" باز می‌گذارند و را شناسایی آنها را به نام "توهین به عقیده‌های مردم" می‌بندند.

در همه‌ی دین‌های سامی مردمان را همسان با گله‌های گوسپند و رسولان را برابر با شبان‌های دلسوز می‌نگارند. پیروان همین دین‌ها به دوستداران جانوران، که از وارد شدن ستم بر جانوران پیزار هستند، "سازمان حمایت حیوانات می‌گویند". آیا می‌توان کردار کسانی را، که از گرامی داشتن جان‌جانداران پشتیبانی می‌کنند، توهین به گوشت یا پوست جانوران نامید؟ آیا مبارزه بر ضد برده‌پروری و برده داری توهین به بردگان است؟

تضادی دیگری که به کردار از این دروغ‌پردازی‌ها سر می‌زند این است که از یکسو می‌گویند که مذهب از سوی رسولی بر مردمی فرود آمده است و از سویی دیگر دروغ‌های خود را عقیده‌ی مردم می‌شمارند. عقیده‌ای که از پیش پیشوای آن مذهب برخاسته از درون آن مردم تراش نکرده است. نشان دادن کاستی‌های هر عقیده شناسایی و بررسی گفتار رسول و والیان آن مذهب است. اشاره به فریب‌خوردن پیروان آن مذهب توهین به آنها نیست. نقد کردن گفتار یک پیشوای مذهبی می‌تواند چراغی را در تاریکخانه‌ی اندیشه‌ی پیروان آن عقیده فروزان کند.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>